

هنر‌نمایی حافظ با اصطلاحات اقتصادی

علی دهقان*

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تبریز
(تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۰۹/۰۲، تاریخ تصویب: ۱۳۹۰/۰۴/۱۳)

چکیده

شعر فارسی از جهت پیوند دادن واژگان معمولی اقتصادی با احساس و عاطفه شاعرانه، در قلم حافظ به اوج رسیده است. حافظ برای نشان دادن وضع معیشتی، اجتماعی، سیاسی و مذهبی زمان خود از اصطلاحات اقتصادی با هنرمندی خاص بهره جسته است. بخشی از اندیشه‌های عرفانی و فلسفی و جهان‌بینی و تصویر زندگی مطلوب وی، در قالب همین اصطلاحات منعکس شده است. اصطلاحات اقتصادی در دیوان حافظ از لحاظ مفهوم به چند دسته تقسیم می‌شود و کاربرد آن‌ها در مفاهیم مجازی بر بار معنایی آن‌ها می‌افزاید. از نظر ساختار نیز خلق انواع ترکیب‌ها و کاربرد صنایع ادبی و فنون بلاغی، موجب غنای اصطلاحات اقتصادی می‌شود. بدین ترتیب فضای اقتصادی و در کنار آن بازار پر رونق با کالاهای گوناگون پدید می‌آید که عاطفه و احساس شاعرانه و جان و روح عارفانه، آن را زنده و پویا می‌کند. این مقاله هنر حافظ را در این شیوه نشان می‌دهد، اوضاع اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و مذهبی و دیدگاه شاعر را درباره آن‌ها در آئینه اصطلاحات اقتصادی می‌نمایاند و شگردهای او را در طراحی فضای اقتصادی شاعرانه و بازار شوق عارفانه بررسی می‌کند.

کلیدواژه‌ها: اصطلاحات اقتصادی، بازار شوق، نقد، خرید، فروش.

مقدمه

بخش اعظم ادبیات منظوم فارسی چون وسیله تبلیغی سلاطین و امرا بوده و غالباً به وصف رفاه و تجمل و کامروایی‌های آنان اختصاص داشته، جامعه گذشته ایران را کامیاب و بی‌نیاز نشان داده است. بدین جهت چهره واقعی اوضاع اقتصادی را به طور مستقیم نگشوده است. البته شعر فارسی از اشاره مستقیم به وضع اقتصادی جامعه به کلی غفلت نورزیده است و می‌توان نمونه‌هایی قابل توجه در این باره یافت. اما بحث این پژوهش به واژگان حوزه اقتصادی و مالی اختصاص دارد که در شعر فارسی جلوه می‌نمایند. اگر این جلوه‌گری با عشوه هنری همراه باشد و به جادوی بیان آراسته گردد، دلفریبی مضاعف می‌یابد. این است که شاعران با سحرآمیزی خود به اصطلاحات معمولی و ساده اقتصادی که در ظاهر هیچ سنخیتی با شعر ندارند، «نقد جان» دمیده و «قلب سیاه» آن‌ها را با «کیمیای مهر» به «زر» بدل کرده‌اند.

بسامد و تنوع واژگان حوزه مسائل اقتصادی ممکن است خواننده را با وضع اقتصادی زمان یا خود شاعر به طور اجمالی آشنا کند، اما مطالعه و شناخت شگردهای هنری شاعران در ترکیب و تلفیق چنین واژگان باعث می‌شود که درک آن‌ها مخاطب را به وجد آورده، لذت هنری او را عمیق سازد و مقام هنری شاعر را به او بشناساند. به‌طور کلی تأمل در واژگان شعر، این انگاره‌ها را می‌آفریند که اصطلاحات اقتصادی موجود در شعر فارسی از وضع اقتصادی شاعران حکایت می‌کند. از سوی دیگر شعرا برای پربار کردن مفاهیم و مضامین، از اصطلاحات اقتصادی کمک می‌گیرند و برای پرمعنا کردن و زیباساختن کلمات و اصطلاحات مالی و اقتصادی از تکنیک‌ها و فنون ادبی و بلاغی استفاده می‌کنند؛ بنابراین اصطلاحات اقتصادی، وقتی در شعر فارسی به کار می‌رود، پربار و عمیق می‌شود.

با توجه به فرضیات مذکور، در این تحقیق سعی شده اصطلاحات اقتصادی به‌کاررفته در شعر که نشان‌دهنده وضع اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و دینی است، استخراج گردد؛ اصطلاحات مالی و اقتصادی که در شعر بار معنایی تازه و عمیق یافته است، تبیین شود و شیوه‌ها و تکنیک‌هایی که در شعر برای زیبا کردن و روح بخشیدن کلمات و اصطلاحات معمولی اقتصادی به کار رفته، تبیین گردد.

تحقیق در دیوان شاعران مختلف در این باره، دامنه کار را گسترده و نامحدود می‌ساخت، از این رو با توجه به مقبولیت هنری حافظ، غزلیات او برای مطالعه و تحقیق حاضر برگزیده شد.

تقاضاها و طلب‌های مستقیم که اصطلاحات اقتصادی در آن‌ها وجود ندارد، از حوزه این تحقیق خارج‌اند.

تحقیقی با هدف بررسی جایگاه واژگان اقتصادی در شعر حافظ، با روش این مقاله سابقه ندارد. اما در مقالات «وظیفه در شعر حافظ» (مصفی، ۱۳۶۴)، «حافظ در سلک فقر و درویشی» (یکتایی، ۱۳۶۴) و «مفهوم و معانی در شعر حافظ» (نیاز کرمانی، ۱۳۶۶) و همچنین بحث بهاء‌الدین خرمشاهی (۱۳۶۷: ۲۶۴ و ۴۹۰) درباره فقر و قناعت از نظر حافظ، شعر وی با نگاهی دیگر بررسی شده است. در این مقاله از معانی عرفانی اشعار حافظ صرف نظر شده است؛ زیرا هدف اصلی نشان دادن ارزش هنری اصطلاحات اقتصادی در بیان و قلم حافظ بوده، نه شرح معانی و مفاهیم ژرف عرفانی اصطلاحات، که خود مقالی معظم می‌باشد.

اصطلاحات اقتصادی در شعر حافظ

در دیوان حافظ بیش از یک‌صد نوع اصطلاح اقتصادی به کار رفته است. بسامد بالای بسیاری از آن‌ها از اهمیت مسائل معیشتی در زندگی شاعر حکایت می‌کند. وقتی که شاعری مانند حافظ که استغراق هنری و عرفانی، او را به استغنائی روحی رسانده، این اندازه تحت تأثیر مقتضیات زندگی دنیوی باشد، به یقین شاعران دنیاگرا و مال‌دوست و عیش‌جو مغلوب سلطه امور معیشتی خواهند بود و تکلیف شعری درباری نیز ناگفته معلوم است. اما این شاعران — به‌ویژه در دوره غزنویان و سلجوقیان — که با ثروت و مال‌اندوزی انس و الفتی بیشتر داشته‌اند، نتوانسته‌اند از اصطلاحات اقتصادی به طرز و اندازه حافظ برای هنرآفرینی بهره بگیرند.

واژگان در برخی ابیات، نشان‌دهنده وضع مالی و موقعیت اقتصادی جامعه است که به خاطر قابل درک بودن برای مخاطبان، به ابزار بیانی مناسبی جهت القای مفاهیم شعری تبدیل شده است. اصطلاحات فقر، قناعت، مفلس، برگ، روزی، گدایی، بی‌نوایی، وام، سیم و زر، سود و زیان، جو، درم، عیار، نثار و مانند آن‌ها، کلمات و ترکیباتی (کنایی) هستند که از حوزه اقتصادی اقتباس شده، علاوه بر معنای حقیقی، در نقش ایهامی نقل مفاهیم عرفانی^۱ را نیز به عهده گرفته‌اند.

درویش را نباشد برگ سرای سلطان

ماییم و کهنه دلقی کاتش در آن توان زد (۱۵۴)^۲

عمری است پادشاه کز می‌تهیست جامم

اینک ز بنده دعوی وز محتسب گواهی (۴۸۹)

نیز نگاه شود به غزل‌های ۱۱۲، ۱۴۴، ۱۷۷، ۱۹۳، ۲۲۴، ۲۳۲، ۲۸۵، ۲۹۰، ۳۳۸، ۳۸۱، ۴۱۱، ۴۰۵، ۴۰۸، ۴۵۱، ۴۶۸ و ۴۸۸.

اصطلاحات اقتصادی مورد توجه حافظ را می‌توان به چند دسته تقسیم کرد:

۱- اصطلاحات تجاری: بازار، معامله، سودا، خرید و فروش، سود و زیان، کسب، خسران، ربح، خرج، صرف، غبن، باختن، نقد، نسیه، وجه، جنس، مایه، سرمایه، بضاعت، بها، قیمت، ثمن، حساب.

۲- اصطلاحات رفاهی: تجمل، نعمت، نعیم، انعام، احسان، زکات، معیشت، زاد، توشه، برگ، نوا، نواله، وظیفه، مزد، خون، رزق، فقر، درویشی، خرسندی، گدایی، گنج، گوهر، خوشه، خرمن، خزانه، وقف، تحفه، نثار، وام، قرض، ادا، محصل، باج، خراج.

۳- اصطلاحات پولی: سیم، زر، سیم‌وزر، سکه، قلب، وجه، نقد، خرده، درست، شکسته، بالش، ناسره، حواله، برات.

۴- اصطلاحات سنجشی: درم، جو، چیز، رطل^۲، من، خوشه، خرمن، نصاب، گزاف، مقدار، اندازه، قلیل، کم، زیاد، بسی، دوصدمن، هزار نقد، صد هزار درست، کیسه سیم و زر، سنگین، ثمن، قیمت، رقم، عیار، محک، صراف، جوهری.

۵- اصطلاحات مالی و نام کالا: جنس، متاع، مال، مس، کیمیا، اکسیر، یاقوت، لعل، عقیق. جز این‌ها کالاهایی در بازار شعر وجود دارد که زیبا، نفیس و بسیار گرانبها هستند؛ مانند بوسه، نظر و کرشمه که فهرست آن‌ها در جدول «بازار شوق» در انتهای همین مقاله فهرست شده است.

شیوه‌های کاربرد

شیوه‌های کاربرد اصطلاحات اقتصادی در میان شعرا تا حدی مشترک است. شگردهای حافظ به عنوان نماینده و نمونه شعر فارسی در این زمینه چنین است:

۱- ساختن ترکیب اضافی: حافظ با کمال ذکاوت به حافظه جمعی رجوع کرده، واژگان پربار و پربسامد اقتصادی را برگزیده است تا به عناصر لغوی و مفاهیم و مضامین شعری خود غنا ببخشد و به پهنای آن‌ها بیفزاید. چنان‌که «نقد» یک اصطلاح بازاری است اما احساس عاطفی و درک عموم درباره آن مشترک می‌باشد. از این رو حافظ واژگان جان، دل، قلب، عیش، عمر، حضور، صوفی، آمرزش را با آن «نقد» کرده است و ترکیبات زیبای «نقد جان»، «نقد قلب» را ساخته و مفهوم عیش و جان و قلب را از پس پرده و خلوت کلمه و لفظ و حرف و صوت، بیرون کشیده، به حضور مجلس انس نشانده است. یعنی

اگر جان و روان در جهان وجود، حاضر غایب‌اند، اما در ترکیب جدید، «نقد بازار جهان» شده‌اند.

از میان ترکیبات اضافی، اضافه تشبیهی از همه بیشتر و زیباتر است؛ مانند: سیم اشک، نقد عمر، سکه دولت، اکسیر مراد، گنج عشق و گنج حسن (۳۴۹)؛ اضافات دیگر هم کم نیستند؛ مانند اضافه تخصیصی و توضیحی: گنج زر (۱۱۲)، نصاب حسن (۳۲۲)، گنج درم و مخزن زر (۱۷۹)؛ اضافه ملکی: گنج قارون (۵۴، ۱۲۶ و ۲۹۰)؛ اضافه سببی: گنج گدایی (۲۳۲).

۲- ساختن کلمات مرکب: سیم‌پر، سیم‌اندام، سیمین‌ساق، سیم‌تن، سیم و زر، حواله‌گاه.

۳- ساختن کلمات مشتق: گنجینه، بازاری.

۴- کاربرد اصطلاحات مالی و اقتصادی ساده و مفرد با معنی حقیقی آن‌ها در حوزه ادبی و هنری: نقد، زر، خرده، درست، حواله، برات، مال، قرض، ادا، ثمن، گرو، محصل، نصاب، وقف، خرید و فروش، بها، سرمایه و همه اصطلاحات سنجشی. کلمات مذکور علاوه بر معنی حقیقی، در معانی مجازی نیز به کار رفته‌اند.

انواع مهم کاربرد مجازی اصطلاحات اقتصادی در غزلیات حافظ به قرار زیر هستند:

۱- مجاز (مرسل)؛ در بیت‌های زیر بازار، زر، فروش، قیمت و سیم‌وزر به ترتیب، به معانی آشکار، ارزشمند، تعویض، اعتبار و دارایی به کار رفته است (ضمناً در بیت نخست «بازار کشیدن» تبادر زارکشتن، زار زدن، ناله کردن و اشک ریختن هم می‌کند):

اشک حرم‌نشین نهانخانه مرا

زان سوی هفت پرده به بازار می‌کشی (۴۵۹)

از کیمیای مهر تو زر گشت روی من

آری به یمن لطف شما خاک زر شود (۲۲۶)

یار مفروش به دنیا که بسی سود نکرد

آن که یوسف به زر ناسره بفروخته بود (۲۱۱)

چو عطرسای شود زلف سنبل از دم باد

تو قیمتش به سر زلف عنبری بشکن (۳۹۹)

حافظ از سیم‌وزرت^۴ نیست چه شد شاکر باش

چه به از دولت لطف سخن و طبع سلیم (۳۶۷)

۲- استعاره؛ چیز مختصر، نقد روان، بازار، گنج روان به ترتیب استعاره‌اند از دهان و اشک،

رونق و معشوق:

دوستان جان داده‌ام بهر دهانش بنگرید

کو به چیزی مختصر چون باز می‌ماند ز من (۴۰۱)

گر قلب دلم را ننهید دوست عیاری

من نقد روان در دمش از دیده شمارم (۳۲۵)

خوش بود لب آب و گل و سبزه و نسیرین

افسوس که آن گنج روان رهگذری بود (۲۱۶)

۳- کنایه؛ تهی بودن جام و کیسه، گنج در آستین داشتن، سجاده به می فروختن، بازار

شکستن و ...:

عمریست پادشاهها کز می تهیست جامم

اینک ز بنده دعوی و ز محتسب گواهی (۴۸۹)

تا کی از سیم‌وزرت کیسه تهی خواهدماند

بندهٔ من شو بر خور ز همه سیم‌تنان (۳۸۷)

نیست در کس کرم و وقت طرب می‌گذرد

چاره آن است که سجاده به می بفروشیم (۳۷۶)

جای آن است که خون موج‌زند در دل لعل

زین تغابن که خذف می‌شکند بازارش (۲۷۷)

گنج در آستین و کیسه تهی

جام گیتی‌نما و خاک رهیم (۳۸۱)

۴- ایهام؛ درست، قلب، خرده، بالش زر در بیت‌های زیر علاوه بر معانی حقیقی خود، به معانی

انواع سکه به کار رفته‌اند:

بکن معامله‌ای وین دل شکسته بخر

که با شکستگی ارزد به صدهزار درست (۲۸)

قلب اندودهٔ حافظ بر او خرج نشد

کاین معامل به همه عیب نهان بینا بود (۲۰۳)

در مصطفیٰ عشق تنعم نتوان کرد

گر بالش^۵ زر نیست بسازیم به خشتی (۴۳۶)

شاعر برای تقویت اثر و نفوذ کلام خود با کلمات اقتصادی صنعت ادبی ساخته

است:

۱- تشخیص^۶؛ لعل باده‌فروش:

به شوق چشمه نوشت چه قطره‌ها که فشاندم

ز لعل باده‌فروشت چه عشوه‌ها که خریدم (۳۲۳)

۲- تشبیه مستقیم و غیرمستقیم:

خמוש حافظ و این نکته‌های چون زر سرخ

نگاهدار که قلاب شهر صراف است (۴۴)

در خلوص منت ار هست شکی تجربه کن

کس عیار زر خالص نشناسد چو محک (۳۰۱)

۳- تلمیح: گنج قارون، صاحب عیار:

احوال گنج قارون کایام داد بر باد

در گوش دل فروخوان تا زر نهران ندارد (۱۲۶)

هزار نقد به بازار کاینات آرند

یکی به سکه صاحب عیار ما نرسد (۱۵۶)

و ۵۴، ۲۹۰، ۳۴۹ و ۳۹۷.

۴- جناس: (۴۷۷) و گنج و کنج، نصیب و نصاب، زر و زور:

گنج زر گر نبود کنج قناعت باقی است

آنکه آن داد به شاهان به گدایان این داد (۱۱۲)

گوهر معرفت آموز که با خود ببری

که نصیب دگران است نصاب زر و سیم (۳۶۷)

پیر دردی کش ما گرچه ندارد زر و زور

خوش عطابخش و خطاپوش خدایی دارد (۱۲۳)

۵- مراعات نظیر:

من اگر کامروا گشتم و خوشدل چه عجب

مستحق بودم و این‌ها به زکاتم دادند (۱۸۳)

۶- لف و نشر:

ترک دروش مگیر ار نبود سیم و زرش

سیم در باز و به زر سیم‌بری در برگیر (۲۵۷)

مقاصد و جلوه‌های کاربرد اصطلاحات اقتصادی

حافظ برای بهره‌وری کامل از واژگان اقتصادی، آن‌ها را به شیوه‌های گوناگون به کار برده است. همه آن‌ها را در دو سطح کلی - لغوی و معنایی - می‌توان مطالعه و بررسی کرد.

الف) در سطح ترکیب لغوی

واژه‌های که وجهه اقتصادی دارد غالباً بر بار معنایی واژه همراه خود می‌افزاید. گاهی برعکس، واژه حوزه اقتصادی و معیشتی از کلمه همراه خود بار معنایی تازه می‌یابد. حالت‌های گوناگون این رویکرد را در نمونه‌های زیر می‌بینیم:

۱- عمق‌بخشی به معنا: با افزودن کلمه‌ای به کلمه‌ای پربار، معنای آن عمیق‌تر می‌شود؛ مانند ترکیب «نقد جان» که واژه «جان» بر بار معنایی «نقد» افزوده است:
اهل نظر دو عالم در یک نظر ببازند

عشق است و داو اول بر نقد جان توان زد (۱۵۴)
۲- غنابخشی: واژه اقتصادی، واژه همراه خود (مضاف‌الیه) را غنی کرده است؛ مانند گنج
حسن:

من که ره‌بردم به گنج حسن بی‌پایان دوست

صد گدای همچو خود را بعد از این قارون کنم (۳۴۹)
«خرمن» نیز همه هستی و دارایی موصوف را بیان می‌کند (۸۳، ۸۷، ۱۴۱، ۱۷۰، ۱۸۴، ۱۲۱، ۲۵۰، ۳۷۱، ۴۰۳ و ۴۰۵) و ترکیبات خرمین عمر (۷۶ و ۳۱۵)، خرمین مه (۴۰۷)، خرمین دین (۴۰۷) خرمین طاعت (۲۰۱) و:

آتش رخسار گل خرمین بلبل بسوخت

چهره خندان شمع آفت پروانه شد (۱۷۰)
۳- شفافیت و حضور بخشیدن به مفاهیم مبهم و کلی؛ مانند «عیش» و «عمر» در نمونه‌های
زیر:

در عیش نقد کوش که چون آبخور نماند

آدم بهشت روضه دارالسلام را (۷)

نقد عمرت ببرد غصه دنیا به گزاف

گر شب و روز در این قصه مشکل باشی (۴۵۶)

۴- ارزش‌بخشی: چنان‌که در «سلطنت فقر»، «فقر» با «سلطنت» تقویت شده و واژگان کیمیا (۴۸۷) و گوهر (۳۶۷) و گنج، «عشق» و «معرفت» و «غم» را پرازش کرده است:

سلطان ازل گنج غم عشق به ما داد

تا روی در این منزل ویرانه نهادیم (۳۷۱)

اگرت سلطنت فقر ببخشند ای دل

کمترین ملک تو از ماه بود تا ماهی (۴۸۸)

۵- بیان زیبایی: سیم‌اندام (۴۶۷)، سیم‌تن (۳۸۷)، سیم‌بر (۲۵۷)، سیمین‌ساق (۲۰۶):

روزها رفت که دست من مسکین نگرفت

زلف شمشاد قدی، ساعد سیم‌اندامی (۴۶۷)

۶- بیان خوشی و مطلوبیت و تلطیف، مانند گرم در ترکیب «شمامه گرم»:

یا رب کی آن صبا بوزد کز نسیم آن

گردد شمامه گرمش کارساز من (۴۰۰)

۷- تقدیر (بیان مقدار): معدود از امور عینی یا معنوی است: درم (۱۱۹)، درمی (۴۷۱)،

یکی [برابر] (۴۷۶)، دونیم (۳۶)، جوی (۴۵۷)، جو (۴۵ و ۲۵۶)، یک جو (۱۵۱)، نیم جو

(۶۴، ۶۶ و ۴۰۶)، دوصد خرمن (۱۵۱)، هزارنقد (۱۵۶)، صد هزار درست (۲۸)، چیز (۴۰۱)،

۶۱، رطل (۵۵)، من (۱۵۱)، خوشه (۴۰۷ و ۴۸۳)، خرمن (۴۰۳، ۴۸۳ و ۴۰۷)، نصاب

(۳۳۲)، گزاف (۴۵۶)، مقدار (۴۴۳)، اندازه (۱۰۵)، قلیل (۲۵۶)، کم (۴۸۸)، زیاد (۴۸۶)،

بسی (۶/۲۱۱)^۷، کیسه سیم و زر (۴۵۰)، ثمن (۴۷۷)، قیمت (۳۹۹) و رقم (۷۴):

نعیم هر دو جهان پیش عاشقان به جوی^۸

که این متاع قلیل است و آن عطای کثیر (۲۵۶)

۸- تحقیر: بازار خرافات، قلب سیاه (۴۹) و:

نقد دلی که بود مرا صرف باده شد

قلب سیاه بود از آن در حرام رفت (۸۴)

خیز تا خرقة صوفی به خرابات بریم

شطح و طامات به بازار خرافات بریم (۳۷۳)

۹- بیان کم‌بهای و بی‌ارزشی: مس وجود:

دست از مس وجود چو مردان ره بشوی

تا کیمیای عشق بیایی و زر شوی (۴۸۷)

۱۰- بیان غرور، خودنمایی: حسن‌فروشی (۴۱۴)، نخوت‌فروشی (۴۹)، نکته‌فروشی،

جلوه‌فروشی:

بر بساط نکته‌دانان خودفروشی شرط نیست

یا سخن دانسته گو ای مرد عاقل یا خموش (۲۸۶)

جلوه بر من مفروش ای ملک الحاج که تو

خانه می بینی و من خانه خدا می بینم (۳۵۷)

گفت: حافظ لغز و نکته به یاران مفروش

آه از این لطف به انواع عتاب آلوده (۴۲۳)

۱۱- بیان ریا: زهدفروشی:

باده‌نوشی که در او روی و ریایی نبود

بهتر از زهدفروشی که در او روی و ریاست (۲۰)

۱۲- بیان روایی و رواج: بازارساحری (۳۹۹)، بازار کاینات (۱۵۶)، بازار (۲۷۷)، بازار بتان، سکه

دولت:

یارم چو قدح به دست گیرد

بازار بتان شکست گیرد (۱۴۸)

دوام عمر و ملک او بخواه از لطف حق ای دل

که چرخ این سکه دولت به دور روزگاران زد (۱۵۳)

۱۳- بیان دارایی و موجودی: نقد صوفی:

نقد صوفی نه همه صافی و بی‌غش باشد

ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد (۱۵۹)

ب) در سطح معنایی

۱- برخی از اصطلاحات نماینده وضع اقتصادی دوره شاعر است. هر چند بسیاری از واژگان اشعار حافظ معنای نمادین و عرفانی دارد، اما ایهام موجود در آن‌ها مسائل واقعی زمان وی را منعکس می‌کند. چنان‌که «فقر» را در این بیت‌ها می‌توان احساس کرد:

درویش را نباشد برگ سرای سلطان

ماییم و کهنه دلقی آتش در آن توان زد (۱۵۴)

عمریست پادشاه کز می تهیست جامم

اینک ز بنده دعوی و ز محتسب گواهی (۴۸۹)

در همه دیر مغان نیست چو من شیدایی

خرقه جایی گرو و باده و دفتر جایی (۴۹۰)

شهریست پرکرشمه و حوران ز شش جهت

چیزیم نیست ور نه خریدار هر ششم (۳۳۸)

شاهدان در جلوه و من شرمسار کیسهام
 بار عشق و مفلسی صعب است می باید کشید (۲۴۰)
 «قحط جود» یکی از نشانه‌های فقر در زمان شاعر است:
 قحط جود است آبروی خود نمی باید فروخت
 باده و گل از بهای خرجه می باید خرید (۲۴۰)
 نیست در کس کرم و وقت طرب می گذرد
 چاره آن است که سجاده به می بفروشیم (۳۷۶)
 در دوره قحط وفا (۵۱) و جود، وجود رازق حقیقی همه را امیدوار می کند:
 بر در شاهم گدایی نکته‌ای در کار کرد
 گفت: بر هر خوان که بنشستم خدا رزاق بود (۲۰۶)
 همه ارباب حاجت‌اند (۳۳/۴)؛ وجه می و مطرب، وظیفه (۴۵۷)، زاد سفر و وام از جمله
 نیازها:

ابر آذاری برآمد باد نوروزی وزید
 وجه می می خواهم و مطرب که می گوید رسید (۲۴۰)
 مکارم تو به آفاق می برد شاعر
 از او وظیفه و زاد سفر دریغ مدار (۲۴۷)
 وام حافظ بگو که باز دهند
 کرده‌ای اعتراف و ما گوئیم (۳۸۱)
 نیازها فقط دنیوی نیست، خواسته‌های برتر فراوانند. عنایت پادشاه حسن (۳۳/۳) و
 سایه معشوق (۲۰۶) از آرزوهای برآورده نشده شاعر است، که وی را به شکوه
 وامی دارد:

ای پادشاه حسن خدا را بسوختیم
 آخر سؤال کن که گدا را چه حاجت است (۳۳/۳)
 سایه معشوق اگر افتاد بر عاشق چه سود
 ما به او محتاج بودیم او به ما مشتاق بود (۲۰۶)
 سخن در احتیاج ما و استغنا معشوق است
 چه سود افسونگری ای دل که در دلبر نمی گیرد (۱۴۹)
 اما حاجت به زیادت طلبی نیست (۲۶۸)، به خصوص که:
 جام جهان‌نماست ضمیر منیر دوست
 اظهار احتیاج خود آنجا چه حاجت است (۳۳)

با این همه ارزشمندترین خواسته انسان خود دوست است:

فراق و وصل چه باشد رضای دوست طلب

که حیف باشد از او غیر او تمنایی (۴۹۱/۹)

دارایی شاعر خرقه پشمین (۱۹۳)، گنج در آستین (هنر) (۳۸۱)، نقد جان، نقد قلب و دل، لعل و گهر اشک (۳۳۹) است:

جز نقد جان به دست ندارم شراب کو

کان نیز بر کرشمه ساقی کنم نثار (۲۴۶)

دل دادمش به مزده و خجلت همی برم

زین نقد قلب که کردم نثار دوست (۶۰)

نقد دلی که بود مرا صرف باده شد

قلب سیاه بود از آن در حرام رفت (۸۴)

بهترین دارایی‌ها در نظر شاعر عبارت‌اند از عیش نقد و می:

در عیش نقد کوش که چون آبخور نماند

آدم بهشت روضه دار السلام را (۷)

به صدر مصطبه بنشین و ساغر می نوش

که این قدر ز جهان کسب مال و جاهت بس (۲۶۹)

بنابراین تحصیل عشق و رندی (۳۰۷)، هنر (۱۵۰)، شرف (۴۲۱)، جمعیت خاطر (۳۱۹) «کسب» شایسته است تا دستیابی به دولت صحبت یار (کل غزل ۲۶۸ در همین مضمون) ممکن شود. اما متاع گوناگون نیز در این جهان شایسته‌اند که در قسمت بازار شوق (جدول) اشاره شده است.

ولی فقر سرمایه‌ای است که سالک^۹ را به مقام صدارت و سلطنت می‌رساند:

در مقامی که صدارت به فقیران بخشند

چشم دارم که به جاه از همه افزون باشی (۴۵۸)

اگر سلطنت فقر ببخشند ای دل

کمترین ملک تو از ماه بود تا ماهی (۴۸۸)

اما گدایی ناپسند، قانع بودن به خیال دوست است:

قانع به خیالی ز تو بودیم چو حافظ

یا رب چه گداهمت و بیگانه نهادیم (۳۷۱)

اگر وجهی به دست حافظ برسد عشرت، گل و نبید و خریدن کرشمه حوران می‌کند و به سیاق وقت‌شناسان، دو جهان را به می صاف و صحبت صنم می‌فروشد (۴۵۴) و ابیات زیر:

شهریست پرکرشمه و حوران ز شش جهت

چیزیم نیست و نه خریدار هر ششم (۳۳۸)

رسید مزده که آمد بهار و سبزه دمید

وظیفه گر برسد مصرفش گل است و نبید (۲۳۹)

بیا که وقت‌شناسان دو کون بفروشدند

به یک پیاله می صاف و صحبت صنمی (۴۷۱)

چون «نقد بقا» در برابر «عشرت امروز» تضمین نشده است:

ای دل ار عشرت امروز به فردا فکنی

مایه نقد بقا را که ضمان خواهد شد (۱۶۴)

علت افلاس حافظ رفتن به میخانه است. اصلاً نمی‌توان از این راه مال

اندوخت:

ز راه میکده یاران عنان بگردانید

چرا که حافظ از این راه رفت و مفلس شد (۱۶۷)

عرض و مال از در میخانه نشاید اندوخت

هر که این آب خورد رخت به دریا فکنش (۲۸۱)

هر چند حافظ گاهی استغنا نشان می‌دهد (۳۹)، اما نمی‌تواند ثبات فکری خود را نگه دارد و

رندانه به تعریض دست می‌زند و نیاز خود را بیان می‌کند:

ما آبروی فقر و قناعت نمی‌بریم

با پادشه بگوی که روزی مقرر است (۳۹)

حافظ قلم شاه جهان مقسم رزق است

از بهر معیشت مکن اندیشه باطل (۳۰۴)

توشه عاشقان «می» است:

نهادم عقل را ره توشه از می

ز شهر هستی‌اش کردم روانه (۴۲۸)

تجمل عاشق در این است که باده را با آواز رود بنوشد، اما این قدر برای همه میسر نیست:

کیست حافظ تا ننوشد باده بی‌آواز رود

عاشق مسکین چرا چندین تجمل بایش (۲۷۶)

۲- برخی از واژگان اقتصادی، مبین وضع سیاسی و اجتماعی و دینی جامعه و دید عرفانی - فلسفی حافظاند:

الف) اعتقاد و انتقاد دینی و عرفانی

طرح مسائل دینی و اعتقادی در قالب واژگان اقتصادی در دیوان حافظ کم نیست. مباحث دینی مانند توحید (انتقاد از جلوه‌فروشی ملک‌الحاج: ۳۵۷)، نبوت (نخریدن طوفان نوح: ۹، عشوہ نخریدن از گاو سامری: ۱۲۸، ن فروختن یوسف: ۲۱۱)، معاد (طمع جنت: ۳۱۹)، احکام دینی (مال وقف: ۴۷۱ و ۴۴، ریا و زهدفروشی برخی از اصناف دینداران):

دولت آن است که بی خون دل آید به کنار

ور نه با سعی و عمل باغ جنان این همه نیست (۷۴)

مبوس جز لب ساقی و جام می حافظ

که دست زهدفروشان خطاست بوسیدن (۳۹۳)

بادهنوشی که در او روی و ریایی نبود

بهتر از زهدفروشی که در او روی و ریاست (۲۰)

می صوفی افکن کجا می فروشند

که در تابیم از دست زهد ریایی (۴۹۲)

کلید مشکل‌گشایی را در کوی مغان می‌فروشند:

ز کوی مغان رو مگردان که آنجا

فروشند مفتاح مشکل‌گشایی (۴۹۲)

در این کوی با «آبی دل‌پرور» گدا را توانگر می‌کنند:

ای گدای خانقه برجه که در دیر مغان

می‌دهند آبی و دل‌ها را توانگر می‌کنند (۱۹۹)

که همه این‌ها به برکت وجود «پیر می‌فروش» است:

هرگز به یمن عاطفت پیر می‌فروش

ساغر تهی نشد ز می صاف روشنم (۳۴۳)

به جز پیر می‌فروش و باده‌فروش (۲۴۳/۴)، فاتحان گنج عزلت (۴۹/۲) درویشان هستند که با کیمیای صحبت خود قلب‌های سیاه را به زر تبدیل می‌کنند (۴۹/۴). اما تجربه او از رفتار صوفی و زاهد، دیدگاه بدبینانه‌ای را برای وی رقم زده است و انتقادات سخت او را از صوفی (۳۷۳/۱)،

خانقاه (۱۲۷/۶)، محصول زهد و علم فروشی (۳۵۱/۲)، غرور به خرمن طاعت (۲۰۱/۵) و کرامت‌فروشی پدید آورده است:

حافظ این خرقه بینداز مگر جان ببری

کآتش از خرمن سالوس کرامت برخاست (۲۱)

قلب سیاه و نقد کم‌عیار تنها بضاعت صوفیان ریایی زمان حافظ است. شاعر از ریا و زهدفروشی به صورت‌های گوناگون انزجار می‌ورزد و اصطلاحات و تعابیر بازاری فروختن، قلب سیاه (پول کم‌ارزش) و نقد کم‌بها را برای این منظور استخدام می‌کند. در زمان وی به کاربردن سکهٔ قلب رایج و صراف شهر قلاب بوده است (۲۰۳ و ۲۴۸) و:

گر قلب دلم را نهد دوست عیاری

من نقد روان در دمش از دیده شمارم (۳۲۵)

تو که کیمیافروشی نظری به قلب ما کن

که بضاعتی نداریم و فکنده‌ایم دامی (۴۶۸)

خموش حافظ و این نکته‌های چون زر سرخ

نگاه دار که قلاب شهر صراف است (۴۴)

نقد صوفی و اهل صومعه مغشوش و کم‌عیار بوده است:

نقد صوفی نه همه صافی و بی‌غش باشد

ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد (۱۵۹)

نقدها را بود آیا که عیاری گیرند

تا همه صومعه‌داران ره کاری گیرند (۱۸۵)

ب) اندیشه و انتقاد اجتماعی و سیاسی

بنا به اشارهٔ حافظ، وضع اقتصادی و به تبع آن وضع اجتماعی دورهٔ وی نابسامان بوده است؛ خوردن حرام و حرص مال‌اندوزی رواج داشته، گوهر سخن را کسی نمی‌شناخته است و اهل نعمت در غرور و کبر به سر می‌برده‌اند.

جایی می‌گوید که شادی از میان مردم رخت بر بسته و کسی به فکر دیگری نیست:

نمی‌بینم نشاط عیش در کس

نه درمان دلی نه درد دینی (۴۸۳)

خوردن مال وقف رواج داشته است:

بیا که خرقة من گرچه رهن میکده‌هاست

ز مال وقف نبینی به نام من درم^{۱۰} ی (۴۷۱)

در دوره او بازار خزف بر لعل غالب بوده؛ یعنی ناشایسته بر اهل فضل مقدم بوده است:

جای آن است که خون موج زند در دل لعل

زین تغابن که خزف می‌شکند بازارش (۲۷۷)

خیلی‌ها از در میخانه مال می‌اندوخته‌اند:

عرض و مال از در میخانه نشاید اندوخت

هرکه این آب خورد رخت به دریافکنش (۲۸۱)

گوهر سخن خریدار نداشته:

معرفت نیست در این قوم خدا را سببی

تا برم گوهر خود را به خریدار دگر (۲۵۲)

اما غرور و ناز گرانها بوده، چنان‌که گاهی به فروختن سجاده نیاز پیدا می‌شده است:

بهای نیم کرشمه هزار جان طلبند

نیاز اهل دل و ناز نازنینان بین (۴۰۳)

نیست در کس درم و وقت کرم می‌گذرد

چاره آن است که سجاده به می‌بفروشیم (۳۷۶)

حافظ از خریدن متاع گرانهای بی‌هنران و فروختن آبرو منع می‌کند:

قلندران طریقت به نیم جو نخرند

قبای اطلس آن‌کس که از هنر عاری است (۶۶)

قحط جود است آبروی خود نمی‌باید فروخت

باده و گل از بهای خرقة می‌باید خرید (۲۴۰)

او وضع موجود را بر نمی‌تابد (۳۹) و:

که برد به نزد شاهان ز من گدا پیامی

که به‌کوی می‌فروشان دوهزار جم به‌جامی (۴۶۸)

واعظ شحنه‌شناس این عظمت گو مفروش

زانکه منزلگه سلطان دل مسکین من است (۵۲)

ب) دیدگاه فلسفی و اخلاقی

فلسفه حافظ را «فلسفه زندگی» خوانده‌اند (ر.ک: خرمشاهی، ۱۳۷۸: ۱۲۸) و آنچه از این فلسفه با اصطلاحات اقتصادی همراه است این نکته را تأیید می‌کند. ناکارآمدی زر، تضمین‌نداشتن نقد بقا، ناپایداری سود و زیان دنیا و مقدر بودن روزی و قسمت از نگاه ژرف فلسفی او ناشی شده و بدبینی، یأس، نیست‌انگاری و جبرگرایی را در شعر وی جاری کرده است:

سکندر را نمی‌بخشند آبی

به زور و زر میسر نیست این کار (۲۴۵)

فیض ازل به زور و زر از آمدی به دست

آب خضر نصیبه اسکندر آمدی (۴۳۹)

ای دل از عشرت امروز به فردا فکنی

مایه نقد بقا را که ضمان خواهد شد (۱۶۴)

سود و زیان و مایه چو خواهدشدن ز دست

از بهر این معامله غمگین مباش و شاد (۱۰۰)

بشنو این نکته که خود را ز غم آزاده کنی

خون خوری گر طلب روزی ننهاده کنی (۴۸۱)

در کار گلاب و گل حکم ازلی این بود

کاین شاهد بازاری و آن پرده‌نشین باشد (۱۶۱)

فلسفه عام یا جهان‌بینی حافظ از تساهل عارفانه وی برآمده و ارزش دنیا، وقت‌شناسی، رفتار با دنیا، نیکی‌اندوزی، ارزش فقر و قناعت و مانند آن را در فضای شعر اقتصادی و بازاری وی وارد کرده است.

در نظر او کم‌بهاترین کالاها «دنیا»ست:

هر آن که کنج قناعت به گنج دنیا داد

فروخت یوسف مصری به کمترین ثمنی (۴۷۷)

نقد عمرت ببرد غصه دنیا به گزاف

گر شب و روز در این قصه مشکل باشی (۴۵۶)

رباط دنیا نیم‌جو بها ندارد (۶۴) و همه نعمت دنیا یک جو نمی‌ارزد:

نعیم هر دو جهان پیش عاشقان به جوی

که این متاع قلیل است و آن عطای کثیر (۲۵۶)

بی زر و گنج هم می توان حشمت قارونی یافت:

ای دل آن دم که خراب از می گلگون باشی

بی زر و گنج به صد حشمت قارون باشی (۴۵۸)

البته کسی که «گدایی» را ترک نکند در نظر رهروان صاحب گنج است (۲۳۲). «قبول اهل دل» نیز کلید گنج سعادت می باشد (۱۸۸)؛ چنان که غبار فقر و قناعت «کیمیا» (۴۵۱) و «سلطنت» (۴۸۸) است.

«روزی» داده (۱۶۱) و مقدر شده است:

بر آستان میبکده خون می خورم مدام

روزی ما ز خوان قدر این نواله بود (۲۱۴)

گوهر مقصود فقط با سعی (۲۳۴) به دست نمی آید؛ لذا خراباتی بودن نیز حواله تقدیر است:

قسمت حوالتم^{۱۱} به خرابات می کند

هر چند کاین چنین شدم و آنچه شدم (۳۲۱)

بخشش ازلی بر حکمت استوار است:

مگر گشایش حافظ در این خرابی بود

که بخشش ازلش در می مغان انداخت (۱۶)

تصویر کلی جهان بینی حافظ را می توان در سفارش های او — که جنبه اخلاقی دارند — مطالعه کرد. وی زندگی مطلوب را در رعایت اعتدال (۱۰۵، ۱۲۲/۳)، نکشیدن منت (۵۰، ۱۵۱)، مناعت طبع (۵)، بلندهمتی (۳۴۶)، کسب لذت در خلاف آمد (۳۱۹) و قناعت (۴۴۰) دانسته است. به نظر او نازپرورد تنعم راه به جایی نمی برد (۱۹۵/۵) و برای نیل به مقام عیش باید کوشید (۲۵) و از نصیب خود ننالید (۳۵). به گفته حافظ، خودفروش به کوی می فروشان راه ندارد (۷۱/۸)، باید زر را فدای یار حق شناس و وفادار کرد (۱۲۲/۷). سود عاشقی از دست دادنی نیست (۱۴۴/۵)؛ زیرا گدای کوی معشوق از هشت خلد مستغنی است (۳۵۵). حافظ بارها به موارد زیر تأکید کرده است (قس: بهمینی، ۱۳۶۷: ۶۲):

۱- نخوردن غم دنیا (۳۴۰ و ۸۷) و:

جمشید جز حکایت جام از جهان نبرد

زنهار دل مبند بر اسباب دنیوی (۴۸۶)

۲- نخوردن غم روزی:

حافظ قلم شاه جهان مقسم رزق است

از بهر معیشت مکن اندیشه باطل (۳۰۴)

۳- دوری از حرص (۴۸۱) و:

زیادتی مطلب کار بر خود آسان کن

صراحی می لعل و بتی چو ماهت بس (۲۶۹)

۴- دریافتن عشرت امروزی (۷، ۴۷۱ و ۷۹) و صرف کردن دسترنج به کام (۵/۹) و:

ای دل ار عشرت امروز به فردا فکنی

مایه نقد بقا را که ضمان خواهد شد (۱۶۴)

دسترنج تو همان به که شود صرف به کام

دانی آخر که به ناکام چه خواهدبودن (۳۹۱)

۵- اندوختن ذخیره:

ذخیره‌ای بنه از رنگ و بوی فصل بهار

که می‌رسند ز پی رهنان بهمن و دی (۴۳۰)

امروز که بازاریت پر جوش خریدار است

دریاب و بنه گنجی از مایه نیکویی (۴۹۵)

گوهر معرفت اندوز^{۱۲} که با خود ببری

که نصیب دگران است نصاب زر و سیم (۳۶۷)

۶- درویش‌نوازی (۵/۵، و ۲۷۸) و:

توانگرا دل درویش خود به دست آور

که مخزن زر و گنج درم نخواهد ماند (۱۷۹)

نظایر این سفارش‌ها را در قسمت‌های «معامله» و «بازار شوق» از همین مقاله می‌توان

دید.

جبر و نظریه «کسب» از جمله افکار کلامی حافظانند که با اصطلاحات اقتصادی همراه

شده‌اند:

قومی به جد و جهد نهادند وصل دوست

قومی دگر حواله به تقدیر می‌کنند (۲۰۰)

می‌خور که عاشقی نه به کسب‌است و اختیار

این موهبت رسید ز میراث فطرتم (۳۱۳)

بازار شوق

در بازار شعر و شوق «معامله» جریان دارد. «شاهد» (۱۶۱)، «قلندر» (۶۶) و «رند» (۱۹۱) بازاریان معروفاند. «نقد»ها روان است. «وجه»^{۱۳} مبادله کالا فراهم می‌باشد تا «خرید» و «فروش» دوام یابد و پس‌انداز و سرمایه‌گذاری یعنی «گنج» اندوزی ممکن شود.

نقد^{۱۴} بازار شعر عبارت است از عیش، دل، قلب، جان، بقا، عمر، وقت، حضور، آموزش، طلب و صوفی. نقد جان مهم‌تر از همه است، پس از آن نقد دل، روان و قلب قرار دارند. نقدهای جان، دل، روان و قلب به معنی وجه و متاع آماده و رایج، نقد قلب یک بار به معنی پول قلبی، نقد صوفی به معنی عمل وی آمده است؛ خود واژه «نقد» چند بار به معنی سکه (۱۵۶، ۲۶۸ و ۱۸۵) و در باقی موارد به معنی روان، حاضر، موجود و در دسترس به کار رفته است.

نقد دلی که بود مرا صرف باده شد

قلب سیاه بود از آن در حرام رفت (۸۴)

نثار خاک رهت نقد جان من هر چند

که نیست نقد روان را بر تو مقداری (۴۴۳)

نیز بنگرید به غزل‌های ۷، ۳۴، ۵۴، ۷۹، ۱۵۴، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۶۴، ۲۴۶، ۳۲۵، ۴۵۰، ۴۵۶، ۶۰ و ۲۶۴.

وجوه

وجوه نقدی در بازار مزبور بنا به ارزش آن‌ها متعددند. گران‌ترینشان، یعنی زر، بیش از همه، مورد توجه شاعر بوده است. «زر» بیش از چهل‌وسه‌بار با معانی گوناگون حقیقی، مجازی، واحد پولی و دارایی در غزل‌های حافظ دیده می‌شود: حقیقی (۸۶، ۱۲۳، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۶۷، ۲۲۶، ۲۴۵، ۲۶۰، ۳۰۱، ۴۳۹ و ۴۴)، مجازی (۱۶۷)، پول (۳۶۷، ۴۹، ۲۱۱ و ۲۵۷)، پول و دارایی (۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۶۲، ۱۷۹، ۲۴۵، ۳۰۶، ۴۵۸ و ۴۷۶)، ترکیب «بالش زر» (۴۳۶). اما در این بیت‌ها زر وجه جهان جان است:

چو زر عزیز وجود است نظم من آری

قبول دولتیان کیمیای این مس شد (۱۶۷)

ترک درویش مگیر ار نبود سیم و زرش

در غمش سیم شمار اشک و رخس را زر گیر (۲۵۷)

حافظ ار سیم و زرت نیست چه شد شاکر باش

چه به از دولت لطف سخن و طبع سلیم (۳۶۷)

واژه درجه دوم «وجه» و واحد پولی «سیم» است که در غزل‌های حافظ به صورت مفرد یا جزئی از ترکیب اضافی و در سایر موارد همراه «زر» جمعاً حدود بیست بار به کار رفته است:

صوف برکش ز سر و باده صافی درکش

سیم در باز و به زر سیمبری در برگیر (۲۵۷)

و دو بیت غزل‌های ۲۵۷ و ۳۶۷، مذکور در قسمت «زر».

«سیم و زر» در شعر کهن به معنی پول امروزی به کار می‌رود (۲۲۴، ۲۴۷، ۲۵۷، ۳۶۷، ۳۸۷ و ۴۵۰). اما حافظ ترکیب‌های زیبایی با «سیم» ساخته است: سیم اشک (۲۵۷)، سیم سخن (۳۶۷) سیم‌اندام (۴۶۷)، سیم‌بر (۲۵۷)، سیمین ساق (۲۰۶)، سیمین بناگوش (۲۸۲) و سیم‌تن:

تا کی از سیم و زرت کیسه تهی خواهد ماند

بنده من شو و بر خور ز همه سیم‌تنان (۳۸۷)

وجه «درم» در رتبه دیگر قرار دارد:

رسید موسم آن کز طرب چو نرگس مست

نهد به پای قدح هر که شش درم دارد (۱۱۹)

«خرده»^{۱۵}:

چو گل گرخرده‌ای داری خدا را صرف‌عشرت کن

که قارون را غلظها داد سودای زراندوزی (۴۵۴)

«برات» و «حواله» نیز از جمله وسایط مبادله در بازار شعر حافظاند:

چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی

آن شب قدر که این تازه براتم دادند (۱۸۳)

اگر طلب کند انعامی از شما حافظ

حوالتش به لب یار دلنواز کنید (۲۴۴)

در بازار شعر علاوه بر نقد گرانبه‌های جان، اشک (لعل و یاقوت و گوهر) زیباترین وجه است:

بیا که لعل و گهر در نثار مقدم تو

ز گنج خانه دل می‌کشم به روزن چشم (۳۳۹)

گر قلب دلم را نهد دوست عیاری

من نقد روان در دمش از دیده شمارم (۳۲۵)

من که از یاقوت و لعل اشک دارم گنجها

کی نظر در فیض خورشید بلند اختر کنم (۳۴۶)

معامله

معامله، تجارت و سودا، به ترتیب ده، دو و نوزده بار در غزلیات حافظ به کار رفته‌اند. از میان آن‌ها این واژگان، فقط شانزده نوبت در معنای حقیقی و مورد نظر ما استعمال شده‌اند. شاعر «معرفت» را شرط معامله در بازار مزایده عشق می‌داند:

بی‌معرفت مباش که در من یزید عشق

اهل نظر معامله با آشنا کنند (۱۹۶)

بی‌غش بودن کالا نیز از شرایط معامله است که در «می» و «شراب» حافظ جلوه

می‌یابد:

مقام امن و می بی‌غش و رفیق شفیق

گرت مدام میسر شود زهی توفیق (۲۹۸)

نیز ر.ک: ۲۰۱، ۲۳۰، ۳۳۸ و ۴۴۴.

برای معامله مابه (۳۰۷، ۴۳۷ و ۴۶۱) و سرمایه (۴۸۱)، بضاعت (۴۶۸ و ۳۵۸) نیز لازم است. مایه حقیقی سودای شاعرانه و عاشقانه عبارت است از خدمت درویشان (۴۹)، بقا (۱۶۴)، غم نگار (۲۵۴)، حسن (۴۵۲)، نیکویی (۴۹۵)، عمر (۲۲۸)، حیات (۴۴۲).

سوداگران این بازار عاشقان و معشوقان و عارفان (ساقی و شاهد: ۲۷۵، قلندران: ۶۶) هستند

با کالاهایی زیبا و ارزنده، مانند «عشق»، «بوسه»، «جلوه» و «عشوه»:

یکی است ترکی و تازی در این معامله حافظ

حدیث عشق بیان کن بدان زبان که تو دانی (۴۷۶)

بگفتمش به لبم بوسه‌ای حوالت کن

به خنده گفت کی‌ات با من این معامله بود (۲۱۵)

مقصود از این معامله بازار تیزی است

نی جلوه می‌فروشم و نی عشوه می‌خرم (۳۲۹)

از آنجایی که معامله در نزد صوفیه به معنی عمل به تکلیف و شرع هم هست، حافظ در ابیات

فوق به تکلیف نیز طعنه زده است.

در نظر حافظ سودای خام «توبه» و سودای سخت «عشق» است:

در تاب توبه چند توان سوخت همچو عود

می ده که عمر در سر سودای خام رفت (۸۴)

ز تاب آتش سودای عشقش

به سان دیگ دایم می‌زنم جوش (۲۸۲)

حبیبا در غم سودای عشقت

تو کلنا علی رب العبادی (۴۳۸)

به تصریح شاعر معامله و سود و زیان این دنیا زودگذر و نادلبستی است و رندان بدان اعتنایی

ندارند:

نام حافظ رقم نیک پذیرفت ولی

پیش رندان رقم سودوزیان این همه نیست (۷۴)

غنیمتی شمر ای شمع وصل پروانه

که این معامله تا صبحدم نخواهد ماند (۱۷۹)

سودوزیان و مایه چو خواهد شدن زدست

از بهر این معامله غمگین مباش و شاد (۱۰۰)

متاع بازار شوق

موارد معامله و متاع بازار شوق عبارت‌اند از:

دل (۲۰۰)، دل شکسته (۲۸)، وصال (۲۳۸)، دعا (۲۵۹)، عشق (۴۷۷)، نازکی (۲۲۱)،

بوسه (۲۱۵)، لب (۱۷۹)، باده (۱۳۱)، زلف (۱۳۲) و مجلس ممدوح (۱۷۱) و نیز نکته،

لغز، عظمت، نخوت، عقل، زهد، توبه، سجاده، جلوه، حسن، خود، آبرو، مستوری،

پرهیز، یار و یوسف (ر.ک: «فروش»)، دلق ریایی (۱۵۱)، مرقع رنگین (۲۳۹)،

مس وجود (۴۸۷)، عشوه دنیا، روضه رضوان، نقد قلب و سجاده تقوی (ر.ک: «خرید»).

گوهر در ترکیب با معرفت (۳۶۷)، عشق (۴۴۶)، جان (۲۳۶)، هستی (۱۹۳)، مقصود

(۱۲۰ و ۲۳۴)، نظم (۲۰۴)، وصل (۳۲۸)، جام جم (۴۵۰)، اشک (۱۰۷)، لعل در ترکیب با لب

(۳۳ و ۳)، شراب (۱۶۵، ۲۷۵، ۳۹۹)، می (۱۷۸، ۲۸۴، ۳۸۵)، اکسیر: خاک در دوست (۲۴۸)،

گدایی در میخانه (۱۴۴)، مراد (۲۴۸)، کیمیا: صحبت درویشان (۴۹)، قبول دولتیان (۱۶۷)،

عشق (۴۸۷)، مهر (۲۲۶)، مراد (۲۵۴)، سعادت (۲۹۹ و ۴۹۲)، بهروزی (۳۷۹)، مایه: نیکویی

(۴۹۵)، حسن (۴۵۲)، غم (۲۵۴)، محتشمی (۴۹)، بقا (۱۶۴)، عمر (۲۲۸)، حیات (۴۴۲)،

بضاعت با سخن (۳۵۸)، نعمت درویشی و خرسندی (۴۴۰) و نعیم: می (۴۵۹) و انعام: لب یار

(۲۴۴)، گنج: غم عشق (۳۷۱)، حسن (۳۴۹)، سعادت (۲۸۶)، اشک (۳۴۶)، حکمت (۴۱۴)،
گدایی (۲۳۲)، کان حسن (۳۳۸).

نثارها و هدیه‌هایی که در عالم شعر رواج دارد از اجناس لطیف و پربهاست: قلب، دل، جان،
هستی، آبروی، اشک، برگ گل، کواکب و اگر نشد حسرت، که به خاک ره دوست، قدم و روی
یار و ساقی «نثار» می‌شوند (۵۸)، ۶۰، ۷۰، ۱۳۵، ۱۶۳، ۱۸۹، ۱۹۳، ۲۳۶، ۲۴۶، ۳۳۹، ۳۶۲،
۴۴۳، (۴۹۱).

هر آبروی که اندوخته‌م ز دانش و دین

نثار خاک ره آن نگار خواهم کرد (۱۳۵)

نثار روی تو هر برگ گل که در چمن است

فدای قد تو هر سرو بن که بر لب جوست (۵۸)

برای ملاحظه تفصیل متاع پربهای بازار حافظ، به جدول انتهایی مقاله مراجعه شود.

فروش

در این بازار هنری نکته‌فروشی، لغزفروشی، عظمت‌فروشی، نخوت‌فروشی، عقل‌فروشی،
زهدفروشی، سجاده‌فروشی، جلوه‌فروشی، حسن‌فروشی، خودفروشی، آبروفروشی،
مستوری‌فروشی، پرهیزفروشی، یارفروشی، یوسف‌فروشی، موی‌فروشی، باده‌فروشی و
مفتاح‌فروشی رواست. این اجناس معنوی و اخلاقی و بسیار گرانبها هستند. فروشندگان آن‌ها
متفاوت‌اند: از پیر میخانه، صنم (۴۹۰)، مغبچه (۹، ۴۲۳)، ملک‌الحاج، شاعر، آسمان، توانگران،
عاقلان تا لعل یار. معامله‌گران بیشتر عاشقان و معشوقان، زاهدان و عارفان‌اند. فروشگاه‌ها
گونه‌گون: بساط نکته‌دانان و عاقلان، آسمان، کوی مغان، مسجد، مکه و میکده. بهترین
زمان‌های فروش هم موسم حج (۳۵۷)، فصل بهار (۲۴۰، ۴۱۴ و ۷۹) و اوقات عبادی (۲۰۹)
است.

برخی از فروش‌ها مورد پسند شاعر نیست:

بر بساط نکته‌دانان خودفروشی شرط نیست

یا سخن دانسته گو ای مرد عاقل یا خموش (۲۸۶)

بر در میخانه رفتن کار یک رنگان بود

خودفروشان را به کوی می‌فروشان راه نیست (۷۱)

یار مفروش به دنیا که بسی سود نکرد

آن که یوسف به زر ناسره بفروخته بود (۲۱۱)

- جلوه بر من مفروش ای ملک‌الحاج که تو
 خانه می‌بینی و من خانه خدا می‌بینم (۳۵۷)
 گفت: حافظ لغز و نکته به یاران مفروش
 آه از این لطف به انواع عتاب آلوده (۴۲۳)
 آسمان گو مفروش این عظمت کاندرا عشق
 خرمن مه به جویی خوشه پروین به دو جو (۴۰۷)
 ای توانگر مفروش این همه نخوت که تو را
 سر و زر در کنف همت درویشان است (۴۹)
 قحط جود است / بروی خود نمی‌باید فروخت
 باده و گل از بهای خرقة می‌باید خرید (۲۴۰)
 قوت بازوی پرهیز به خوبان مفروش
 که در این خیل حصارى به سواری گیرند (۱۸۵)
 گدایی در جانان به سلطنت مفروش
 کسی ز سایه این در به آفتاب رود (۲۲۱)
 و برخی مانند زهدفروشی و حسن‌فروشی بسیار ناپسند است:
 باده نوشی که در او روی و ریایی نبود
 بهتر از زهدفروشی که در او روی و ریاست (۲۰)
 ملبوس جز لب ساقی و جام می‌حافظ
 که دست زهدفروشان خطاست بوسیدن (۳۹۳)
 حسن‌فروشی گلم نیست تحمل ای صبا
 دست زدم به خون دل بهر خدا نگار کو (۴۱۴)
 برخی هم بی‌فایده:
 کس به دور نرگست طرفی نیست از عاقبت
 به که نفروشد مستوری به مستان شما (۱۲)
 مفروش عطر عقل به هندوی زلف ما
 کانجا هزار نافه مشکین به نیم جو (۴۰۶)
 فروختن برخی کالاها بناچار اشکال ندارد:
 نیست در کس کرم و دور طرب می‌گذرد
 چاره آن است که سجاده به می‌فروشیم (۳۶۷)
 و برخی هرچند ناپسند است، اما برای عده‌ای سزااست:

قبای حسن‌فروشی تو را برآزد و بس
 که همچو گل همه آیین رنگ و بو داری (۴۴۶)
 برخی کالاها گران است:
 اگرچه دوست به چیزی نمی‌خرد ما را
 به عالمی نفروسیم مویی از سر دوست (۶۱)
 معرفت نیست در این قوم خدا را سببی
 تا برم گوهر خود را به خریدار دگر (۲۵۲)
 عمر (۲۲۸) و حیات (۴۴۲) نیز گرانمایه‌اند.
 در کوی مغان و می‌فروشان نیز متاع پربهای مفتاح مشکل‌گشا و کیمیای همت
 می‌فروشند:

ز کوی مغان روم‌گردان که آنجا
 فروشند مفتاح مشکل‌گشایی (۴۹۲)
 تو که کیمیافروشی نظری به قلب ما کن
 که بضاعتی نداریم و فکنده‌ایم دامی (۴۶۸)
 به‌طور کلی حافظ با فروختن موافق نیست؛ زیرا آن را معادل ریا، غرور، خودخواهی، خیانت
 (یارفروشی) و ذلت (آبروفروشی) می‌داند، به‌جز در مورد می (۴۶۸) و بادیه که فروشنده آن
 غیب‌آگاه، پناهگاه و هدایتگر است:
 سر خدا که عارف سالک به کس نگفت
 در حیرتم که بادیه‌فروش از کجا شنید (۲۲۳)
 سلطان غم هرآنچه تواند بگو بکن
 من برده‌ام به بادیه‌فروشان پناه از او (۴۱۳)
 کرده‌ام توبه به‌دست صنم بادیه‌فروش
 که دگر می‌نخورم بی‌رخ بزم‌آرایی (۴۹۰)

خرید

چنانکه قبلاً اشاره رفت، اولویت هزینه برای حافظ، «می» بوده است (۲۳۹) اما کسی که به
 نقد بازار و آزار جهان (۲۶۸) بنگرد، سود و زیان آن را می‌شناسد. سودمندترین سودای عالم
 رندی، خریدن کالاهای گرانبها و ارزشمند «وصال» (۲۳۸) و «دعا» (۲۵۹) است:
 گر بدانم که وصال تو بدین دست دهد
 دل و دین را همه در بازم و توفیرکنم (۳۴۷)

جان به شکرانه کنم صرف گر آن دانه در

صدف سینۀ حافظ بود آرامگهش (۲۸۹)

ولی برخی کالاها در بازار عشق و شاعری شایستگی خریدن را ندارند. مانند شاهی، عشوه دنیا، بی هنری، زهد گران، خرقة آلوده و خانقاه:

نوشته‌اند بر ایوان جنه‌المأوی

که هر که عشوه دنیا خرید وای به‌وی (۴۳۰)

زهد گران که ساقی و شاهد نمی‌خرند

در حلقه چمن به نسیم بهار بخش (۲۷۵)

در کوی عشق شوکت شاهی نمی‌خرند

اقرار بندگی کن و اظهار چاکری (۴۵۱)

به نیم جو نخرم طاق خانقاه و رباط

مراکه مصطبه ایوان و پای خم‌طنیبست (۶۴)

قلندران حقیقت به نیم جو نخرند

قبای اطلس آن کس که از هنر عاری است (۶۶)

من این مرقع رنگین چو گل بخواهم سوخت

که پیر باده‌فروزش به جرعه‌ای نخرید (۲۳۹)

قدرت خرید بعضی بالاست؛ برخی نیز مشتریان زیاد دارند:

صد ملک دل به نیم نظر می‌توان گرفت

خوبان در این معامله تقصیر می‌کنند (۲۰۰)

امروز که بازاری پر جوش خریدار است

دریاب و بنه گنجی از مایه نیکویی (۴۹۵)

برخی خریداران بصیرند:

قلب اندوده حافظ بر او خرج نشد

کاین معامل به همه عیب نهان بینا بود (۲۰۳)

اما خریداران جوهرشناس زیادند:

معرفت نیست در این قوم خدا را سببی

تا برم گوهر خود را به خریدار دگر (۲۵۲)

چرا به یک نی قندش نمی‌خرند آن کس

که کرد صد شکرافشانی از نی قلمش (۴۷۱)

جدول ارزش متاع بازار شوق (بر اساس غزلیات حافظ)

ردیف	متاع	بها	شماره غزل	مصرع شاهد
۱	وصال	جان	۲۳۸	بهای وصل تو گر جان بود خریدارم
۲	وصال	دل و دین	۳۴۷	گر بدانم که وصال تو بدین دست دهد / دل و دین را همه دربازم و توفیر کنم
۳	نیم بوسه	دعای اهل دل	۲۵۹	به نیم بوسه دعایی بخر ز اهل دلی
۴	نیم نظر	صد ملک دل	۲۰۰	صد ملک دل به نیم نظر می توان گرفت
۵	نیم-کرشمه	هزار جان	۴۰۳	بهای نیم کرشمه هزار جان طلبند
۶	کرشمه	نقد جان	۲۴۶	جز نقد جان به دست ندارم شراب کو / کان نیز بر کرشمه ساقی کنم نثار
۷	دل	صد هزار درست ^{۱۶}	۲۸	بکن معامله ای وین دل شکسته بخر / که با شکستگی ارزد به صد هزار درست
۸	زلفین	دین	۲۶۵	روز اول رفت دینم در سر زلفین تو
۹	چین زلف	باغ ماچین و هند	۹۶	به چین زلف تو ماچین و هند داده خراج
۱۰	آشوب زلف	جان	۱۲۲	دل ز حلقه زلفش به جان خرید آشوب / چه سود دید ندانم که این تجارت کرد
۱۱	لب	خراج مصر	۱۹۸	گفتم خراج مصر طلب می کند دلت
۱۲	مایه حسن	سلطنت	۴۵۲	بیا و سلطنت از ما بخر به مایه حسن
۱۳	باده	عقل	۱۳۱	بهای باده چون لعل چیست جوهر عقل
۱۴	باده	خرقه	۲۴۰	باده و گل از بهای خرقة می باید خرید
۱۵	جام	دوهزار جم	۴۶۸	که به کوی می فروشان دو هزار جم به جامی
۱۶	شیشه می	باغ ارم	۴۳۶	مفروش به باغ ارم و نخوت شداد / یک شیشه می و نوش لبی و لب کشتی
۱۷	روضه رضوان	دو گندم	۳۴۰	پدرم روضه رضوان به دو گندم بفروخت
۱۸	یک ساغر	سجاده تقوی	۱۵۱	زهی سجاده تقوی که یک ساغر نمی ارزد
۱۹	می	سجاده	۳۷۶	وقت آن است که سجاده به می بفروشیم
۲۰	می	دلق	۱۵۱	به می بفروش دلق ما کزین بهتر نمی ارزد
۲۱	پیاله می	دو کون	۴۷۱	بیا که وقت شناسان دو کون بفروشند / به یک پیاله می صاف و صحبت صنمی
۲۲	وجه می	نذرو فتوح صومعه	۳۷۵	نذر و فتوح صومعه در وجه می نهیم

دست از مس وجود چو مردان ره بشوی/ تا کیمیای عشق بیایی و زر شوی	۴۸۷	مس وجود	کیمیای عشق	۲۳
بیا که وقت شناسان دو کون بفروشد/ به یک پیاله می صاف و صحبت صنمی	"	دو کون	صحبت صنم	۲۴
بگفتمی که بها چیست خاک پایش را/ اگر حیات گرانمایه جاودان بودی	۴۴۲	حیات جاودان	خاک پای معشوق	۲۵
مفروش به باغ ارم و نخوت شداد/ یک شیشه می و نوش لبی و لب کشتی	۴۳۶	باغ ارم	نوش لب/ لب کشت	۲۷ و ۲۶
دل دامش به مژده و خجلت همی برم	۶۰	دل	مژده نامه دوست	۲۸
آن خوش خیر کجاست که این فتح مژده داد/ تا جان فشانمش چو زر و سیم در قدم	۳۱۲	جان	مژده فتح ممدوح	۲۹
باده و گل از بهای خرقة می باید خرید	۲۴۰	خرقه	گل	۳۰
چو ذکر خیر طلب می کنی سخن این است/ که در بهای سخن سیم و زر دریغ مدار	۲۴۷	مال	ذکر خیر	۳۱
پایه نظم بلند است و جهانگیر بگو/ تا کند پادشه دهر دهان پر گهرم	۳۲۸	گوهر	شعر	۳۲
وفا خواهی جفا کش باش حافظ/ فان الربح و الخسران فی التجر	۲۵۱	جفا کشی	وفا	۳۳

نتیجه

شعر فارسی به صورت غیرمستقیم — برخلاف نثر — وضع اقتصادی زمان خود را منعکس می کند. غیرمستقیم بودنش، به ورود اصطلاحات امور مالی، معیشتی، رفاهی، تجاری در شعر مربوط می شود. یکی از برجسته ترین جلوه های هنری اصطلاحات اقتصادی در شعر فارسی، غزلیات حافظ است به طرزى که شگردهای ظریف او در ترکیب این نوع واژگان بی جان با عناصر حوزه احساس و عاطفه و خیال، خواننده سخن آشنا را به شگفتی وامی دارد.

حافظ از یک طرف با بهره گیری از بلاغت سخن، اصطلاحات مالی و تجاری را لطیف، زیبا، جاندار و گویا نموده، از طرف دیگر با استفاده از بار معنایی خاص این اصطلاحات، مفاهیم و دلالت های تازه و مؤثری به واژگان جهان هنر و عشق و شعر بخشیده است.

وضع اجتماعی، سیاسی، دینی و طرز معیشت جامعه عصر حافظ، موضع او در برابر رفتار سیاسی و مذهبی قدرتمداران زمان و بینش عرفانی و فلسفی وی، در آیینۀ همین اصطلاحات به‌طور شفاف نمایان است.

اجناس و نقود و سرمایه‌های بازار شعر حافظ جان، دل، قلب، مهر، عشق، غم، وصال، دعا، اشک، معرفت، عقل، حکمت، سخن، نکته، لغز، عظمت، نخوت، زهد، توبه، تقوی، پرهیز، مستوری، آبرو، حسن، نازکی، عشوه، جلوه، یار، زلف، بوسه، لب، باده، روضه رضوان، اکسیر خاک در دوست، کیمیای صحبت درویشان، سعادت، درویشی و خرسندی، گدایی، عمر، عیش، وقت، بقا، طبع و گل هستند. اما کالاهای بازار شوق بهای گرانی دارند (ر.ک: جدول «ارزش متاع بازار شوق»).

حافظ اصولاً با فروش موافق نیست؛ زیرا تقلب، غرور، ریا و حقارت فروشندگان زهد، جلوه، حسن، نخوت، مستوری، آبرو و پرهیز، شاعر را به ستوه آورده است، به‌جز باده‌فروش که راهنما، غیب‌آگاه و پناهگاه است.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- در این مقاله، معنای ظاهری ابیات مبنای مطالعه و تحقیق قرار گرفته است؛ مفهوم عرفانی بیت‌ها محفوظ است.
- ۲- عدد ذکر شده در پرائتز، شماره غزل‌ها براساس نسخه تصحیح دکتر خانلری (حافظ، ۱۳۶۲) است.
- ۳- رطل همان لیتر است که کیلی بوده برای شراب، بیشتر از قدح. حواشی غنی، صفحه ۱۵۲ (به نقل از خرمشاهی، ۱۳۶۷: ۴۵۲).
- ۴- زر: مسکوک طلای خالص (فرهنگ فارسی، مدخل «زر»)، سیم: وجه، پول (فرهنگ فارسی، مدخل، «سیم»)، سکه نقره‌ای (فرهنگ بزرگ سخن، مدخل «سیم»). سیم و زر، در ادبیات معادل پول است.
- ۵- واحد یا سکه مشخص نبوده بلکه مقداری از طلا یا نقره یا حتی پول‌های کاغذی را به شکل بالش بسته‌بندی کرده، برای سهولت در پرداخت، وزن آن‌ها را مشخص و معین می‌کردند، مانند بدره و کیسه پول (دیانت، ۱۳۶۷: ج ۲، ۳۶).
- ۶- تشخیص را جزو مجاز شمرده‌اند (ر.ک: پورنامداریان، ۱۳۸۳: ۱۶۳).
- ۷- عدد پس از پرائتز شماره بیت را در غزل نشان می‌دهد.
- ۸- واحد وزن معادل یک جوی متوسط، حدود ۵۰ میلی‌گرم؛ جو واحد طول (۳/۳ میلی‌گرم) و سطح (اراضی ۱/۵ هکتار) نیز می‌باشد.

۹- در غزل ۳۳ دربارهٔ مقام درویشان بحث شده است؛ اما چون محتوای عرفانی دارد، در حوزهٔ این مقاله نمی‌گنجد.

۱۰- درم: مخفف درهم، واحد سکهٔ نقره که وزن و بهای آن در زمان‌های مختلف متفاوت بوده است (فرهنگ فارسی، مدخل «درهم»). صورت اصلی این کلمه، «درهم»، در کنار «دینار» غالباً مراد و مفهوم مسکوک زمان را می‌رساند (دیانت، ۱۳۶۷: ج ۱، ۲۰۴). در ادبیات منظور از درهم و دینار، غالباً مسکوک زمان است (همان: ۲۰۱).

۱۱- فرستادن پول به صورت حواله، انجام عملی را به عهدهٔ دیگری واگذار کردن (فرهنگ بزرگ سخن، مدخل «حواله»).

۱۲- نسخه بدل «آموز» است که به علت مناسبت با مفهوم بیت، «اندوز» مرجح به نظر آمد.

۱۳- «وجه» به معنی پول چهار بار در شعر حافظ به کار رفته است، سه مورد وجه می (۲۴۰، ۲۸۵ و ۳۷۵) و یک مورد وجه خمار (۳۷۹):

ساقی بهار می‌رسد و وجه می‌نماند

فکری بکن که خون دل آمد ز غم به جوش (۲۸۵)

۱۴- نقد بهای مال و غیره است که به هنگام خرید آنآ داده شود، مقابل نسیه؛ حاضر و مهیا، سکهٔ فلزی، پول رایج، جمع: نقود (فرهنگ فارسی، مدخل «نقد»).

۱۵- پول فلزی کم‌ارزش (فرهنگ بزرگ سخن، مدخل «خرده»).

منابع و مأخذ

- انوری، حسن. (۱۳۸۱). *فرهنگ بزرگ سخن*. تهران: انتشارات سخن.
- بهمنی، اردشیر. (۱۳۶۷) «جبر حافظ». *کیهان فرهنگی*. سال پنجم. شماره ۸. صص ۶۳-۵۸.
- پورنامداریان، تقی. (۱۳۸۳). *رمز و داستان‌های رمزی*. چاپ پنجم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۳۶۸). *دیوان غزلیات*. چاپ دوم. تصحیح قزوینی-غنی. به اهتمام ع-جریزه‌دار. تهران: انتشارات اساطیر.
- _____ (۱۳۶۲). *دیوان حافظ*. چاپ دوم. تصحیح پرویز ناتل خانلری. تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.

- خرمشاهی، بهاء‌الدین. (۱۳۶۷) *حافظ‌نامه*. چاپ دوم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی و سروش.
- _____ (۱۳۷۸). *حافظ*. چاپ سوم. تهران: انتشارات طرح نو.
- دیانت، ابوالحسن. (۱۳۶۷). *فرهنگ تاریخی ارزش‌ها و سنجش‌ها*. دو جلد. تبریز: انتشارات نیما.
- مصفی، ابوالفضل. (۱۳۶۴). «وظیفه در شعر حافظ». *حافظ‌شناسی*. جلد اول. به کوشش سعید نیاز کرمانی. تهران: انتشارات پازنگ. صص ۱۵۹-۱۶۷.
- معین، محمد. (۱۳۶۴). *فرهنگ فارسی*. چاپ هفتم. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- نیاز کرمانی، سعید. (۱۳۶۶). «مفهوم و معانی واژه‌ها در شعر حافظ». *حافظ‌شناسی*. جلد چهارم. تهران: انتشارات پازنگ. صص ۱۹۰-۱۹۸.
- نیک‌نام، مهرداد. (۱۳۶۷). *کتاب‌شناسی حافظ*. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- یکتایی، مجید. (۱۳۶۴). «حافظ در سلک فقر و درویشی». *مه‌ر*. جلد ۱۳. صص ۲۷۶-۲۸۳.